**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030305**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

اللَّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الحُجَةِ بنِ الحَسَن صَلَواتُکَ علَیهِ و عَلی آبائِهِ فِی هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِی کُلِّ سَاعَةٍ وَلِیّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ نَاصِراً وَ دَلِیلًا وَ عَیْناً حَتَّى تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتعَهُ فِیهَا طَوِیلا

بحث ما در مورد مفاد مادۀ امر بود. ما حصل عرض ما در جمع‌بندی مورد استعمال این هست که مادۀ امر دال بر طلب مؤکد جدی است و طلب مؤکد جدی عرفا با لزوم ملازم هست، روی همین ملازمه‌ای که با لزوم دارد کسی که مخالفت با او بکند این مخالفت عقاب‌آور هست و در آیۀ شریفه وعدۀ عذاب الیم داده شده، در مورد ابلیس مذمت شده که چرا مخالفت امر کرده. البته این دلالت یک نوع دلالتی هست که تا جایی هست که ترخیص بر ترک داده نشده باشد، اگر ترخیص بر ترک داشته باشد این ملازمه دلالت امر بر لزوم که لازم معنا هست این شکل نمی‌گیرد. این چکیدۀ عرض ما تا این مرحلۀ بحث بود. اینجا نوع آقایان اصل دلالت امر را بر وجوب پذیرفتند و بحث را در کیفیت دلالت بر وجوب قرار دادند. بعضی‌ها می‌گویند که اصلا وجوب به حکم عقل است، امر دال بر طلب هست ولی طلبی که مقرون به ترخیص با خلاف نباشد یا طلبی که ترخیص به خلاف وجود نداشته، طلبی که مجرد از ترخیص به خلاف باشد این طلب به حکم عقل لازم الامتثال است. این مبنای مرحوم نایینی آقای خویی است و بسیاری از بزرگان این تعبیر را دارند. بعضی‌ها مثل آقای داماد و، تعبیرشان کأنّ این هست طلب مجرد از امر دال بر مطلق الطلب است، طلب مجرد از ترخیص حجت عقلایی بر وجوب است، این تعبیر.

یک تعبیر دیگری از بعضی کلمات مرحوم آقای حاج شیخ استفاده می‌شود و آن این است که امر دال بر وجوب است و تجردش از قرینه آن یک دلالت وضعی دیگری دارد بر مرتبۀ وجوب. اصل طلب به وسیلۀ امر استفاده می‌شود، تجرد امر از وجوب این دلالت وضعی، کأنّ دلالت وضعی دارد بر وجوب. ببینید این تقریب که دلالت امر بر وجوب را به تجرد وضعا مستند می‌کند دو جور می‌شود تقریب بشود، یک این است که طلب مجرد با این قید، طلب مجرد این دال بر وجوب هست، یعنی یک دلالت وضعیه جدا دارد طلب مجرد بر وجوب. یک تقریب دیگر این هست که خود تجردش نه طلب مجرد، تجردش دال بر وجوب است، حالا اینها یکی یکی من فعلا تیترهایش را می‌خواهم عرض کنم هم تقریب اینها چی می‌خواهند بگویند و ثمرۀ عملی‌اش را بعدا عرض می‌کنم. این مبانی مختلفی هست که در دلالت امر بر وجوب استفاده می‌شود. حالا بعضی‌ها هم تعبیر می‌کنند که تجرد از قرینۀ بر ترخیص، حالا تجرد تعبیر کنیم، تجرد امر به مقدمات حکمت دال بر وجوب است، این هم یک تعبیر دیگری هست. ابتداء ثمرۀ این وجوه را عرض کنم که در ثمره بعضی از تفاوت‌های این وجوه اصلا حقیقتشان و تقریبشان هم روشن بشود. یکی از بحث‌های مهم در فقه این بحث هست که اگر یک امری ما داشته باشیم که متعلقش معطوف یک گروهی باشند معطوف به هم، آیا نسبت به بعضی از اینها اگر اثبات بشود که این امر استحبابی هست نسبت به بقیه هم ظهور امر در وجوب از بین می‌رود یا از بین نمی‌رود؟ دلالت امر بر وجوب نسبت به مواردی که ثابت نیست استحبابی هست یا استحبابی نیست از بین می‌رود یا از بین نمی‌رود؟ این اصل بحث.

مرحوم آقای خویی می‌گویند نه، از بین نمی‌رود. این روی مبنای خودشان هست که امر را به دلالت عقلیه می‌دانند اگر ما امر را دال عقلی بگیریم یعنی دلالت امر بر وجوب را به حکم عقل بدانیم یا به حکم عقلا بدانیم، حالا چه مبنای آقای نایینی را بگوییم که ظاهرش این است که حکم عقل است، یا مبنای آقای داماد را که ظاهرش این است که حجت است، البته اینکه می‌گویم من یک بار کلمات آقایان را از این جهت دنبال کردم، تقریبا تمام کلمات اینها تشویش دارد، یعنی بعضی کلمات آقایان استفاده می‌شود به حکم عقل است، بعضی کلمات استفاده می‌شود به حکم عقلاست، بعضی کلمات دیگر یک جور دیگری هست، در آثار اینها. یک بار به تناسب بحث سیاق و از قرار گرفتن امر در سیاق مستحب آیا دلالت امر بر وجوب را از بین می‌برد یا از بین نمی‌برد کلمات خیلی از آقایان را جمع کردند اگر حالا توفیقی شد بعد از سال آینده این بحث سیاق را هم مفصل طرح خواهیم کرد. کلمات آقایان خیلی مشوش است، یعنی مختلف است، حالا مختلف تعبیر بکنم. کلمات یک مقداری نیاز به تأمل هست که مرادشان چی است. حالا من صرفنظر از اینکه مراد آقایان چی هست بحث را دنبال می‌کنم آن این است که اگر امر دلالتش بر وجوب به حکم عقل باشد و موضوع حکم عقل بر وجوب طلبی مجرد از ترخیص باشد، براساس این مبنا اگر در بعضی از موارد ترخیص ثابت شده باشد در بعضی موارد دیگر ترخیص ثابت نشده باشد این نه به سیاق لطمه‌ای وارد می‌کند نه به حکم عقل به لزوم لطمه‌ای وارد می‌کند، همۀ اینها امر درش به معنای طلب است، اینکه بعضی از این موارد ترخیص دارد یا ترخیص ندارد خارج از مفاد طلب است، آن موضوع حکم عقل هست به لزوم متعلق امر و عدم لزومش. بنابراین این هیچ، فرض کنید اغتسل للجمعة و الجنابة و مسّ المیت. ما گفتیم اگر در جمعه ثابت شد که استحبابی است، آیا در مسّ میت هم می‌توانیم استحباب را، بگوییم دیگر ظهور در وجوب ندارد؟ بنابر این مبنا که ما امر را دال بر وجوب وضعا نداریم و دلالت امر بر وجوب را به حکم عقل بدانیم قهرا مشکلی اینجا در دلالتش بر وجوب نیست. همچنین اگر به حکم عقلا بدانیم آن هم همین هست، عقلا امر را حجت بر وجوب می‌دانند ما لم یرخّص الشارع، ترخیص در بعضی موارد داده شده در بعضی موارد داده نشده آن منافات با حجیت امر ندارد، این هم دو مبنا.

یک مبنای دیگر این هست که ما بگوییم امر دلالت وضعیه بر وجوب دارد، اصلا نه دلالت اطلاقیه. اگر دلالت وضعیه بر وجوب داشتنش طبیعتا اگر اینجا امر نسبت به بعضی افراد دال بر استحباب شد یعنی استحبابی شد دیگر نمی‌توانیم نسبت به بقیۀ موارد از دلالتش بر وجوب را استفاده کنیم چون فرض این است که ولو مجازا امر در مطلق طلب به کار رفته، یا در خصوص طلب استحبابی به کار رفته، یا در مطلق طلب به کار رفته یا در خصوص طلب استحبابی به کار رفته. علی ای تقدیر دلالت امر بر وجوب دلالت وضعی‌اش از بین رفته، دیگر دال بر استحباب نخواهد بود. البته فرق دارد بین اینکه ما بگوییم وقتی امر در جایی می‌دانیم استحبابی هست کاشف از این هست که آن امر مستعمل فیه‌اش امر استحبابی است یا مستعمل فیه‌اش مطلق طلب است. اگر گفتیم در جایی که یکی از متعلق‌های امر استحبابی هست این کاشف از این هست که امر مستعمل فیه‌اش طلب استحبابی است، نتیجه‌اش این می‌شود نسبت به آن یکی هم مستحب خواهد بود، چون فرض این است که مستعمل فیه‌اش در یکی استحبابی است مستعمل فیه‌اش در دیگری هم استحبابی خواهد بود. اما اگر گفتیم که نه مجرد اینکه در یک مورد استحبابی است دلیل بر این نیست که امر مستعمل فیه‌اش طلب استحبابی باشد، می‌تواند امر مستعمل فیه‌اش مطلق الطلب باشد، یا ظهور دارد در اینکه مطلق طلب است یا لا اقل می‌تواند مستعمل فیه‌اش مطلق طلب باشد، اینجا نسبت به دیگری ظهور در استحباب ندارد ولی ظهور در وجوبش هم از بین می‌رود، این هم مبنای دیگری که اینجا وجود دارد.

اما اگر ما گفتیم که امر دال بر طلب است و وضعا وضع دیگری امر دارد برای استحباب، در موارد تجرد از قرینۀ استحباب آن وضع جداگانه‌ای دارد بر وجوب. اگر این مبنا را ما قائل بشویم این دو گونه تصویر هست. یک گونه این هست که امر مجرد از قرینه دال بر وجوب است، یک موقعی این هست که تجردش از قرینه استحباب آن حد ایجابی طلب را دلالت می‌کند. اگر گفتیم امر مجرد از قرینه دال بر وجوب است اینجا یک امر بیشتر نداریم، این یک امر ولو به اعتبار بعضی از افرادش قرینۀ استحباب داشته باشیم دیگر نمی‌توانیم نسبت به بقیۀ افراد دلالت وضعیه بر وجوب برایش قائل بشویم، چون فرض این است که امر مجرد از قرینه یک دال بیشتر ما نداریم، آن دال امر مجرد از قرینه یا بر استحباب است، آنجا امر ما مجرد از قرینۀ استحباب نیست، بنابراین این امر را نمی‌شود که دو معنا که ندارد، امر یا معنایش وجوب است یا معنایش وجوب نیست. فرض این است که معنای دومی وضعی که برای امر ما قائل هستیم مربوط به خود امر است مجرد از قرینه است. یک موقعی ما می‌گوییم نه امر دو تا معنا ندارد، امر وضعا دال بر طلب است، تجرد از قرینۀ استحبابش که در کنار امر قرار می‌گیرد خود این تجرد دلالت بر وجوب دارد. ما ممکن است بگوییم مجرد اینکه نسبت به یک متعلق قرینۀ استحباب وجود دارد منشأ نمی‌شود نسبت به متعلق دیگر ما بگوییم که دو چیز هست، یعنی تجرد از استحباب، فرض کنید در این مثالی که اغتسل للجمعة و الجنابة و مس المیت، ما نسبت به جنابت، تجرد بر استحباب داریم، یعنی نسبت به جمعه تجرد از قرینۀ استحباب نداریم، قرینۀ بر استحباب داریم. نسبت به جنابت این تجرد را نداریم، حالا آنجا حتی قرینه ممکن است بگوییم بر وجوب هم داریم، نه تنها قرینۀ استحباب نداریم، قرینۀ بر وجوب هم مثلا داریم. نسبت به مس میت که اینجا هست آن چی؟ نسبت به مس میت ما می‌گوییم تجرد از قرینۀ استحباب نسبت به مس میت هم هست، مجرد اینکه ما در جمعه قرینۀ استحباب داریم قرینۀ استحباب نسبت به جمعه قرینۀ بر استحباب نسبت به مس میت نمی‌شود، هر کدامشان مستقل از دیگری هستند. اینجوری ما بگوییم با این قرینه کاشف از این هست که، یعنی ما نمی‌توانیم به مجرد اقامۀ قرینۀ بر استحباب نسبت به یک متعلق او را قرینۀ بر استحباب نسبت به متعلق‌های دیگری بگیریم، این ممکن است یک همچین تقریبی کسی ذکر بکند. ولی این مطلب نسبت به آن قبلی نمی‌آید. این هم یک وجه.

وجه دیگر اینجا این بود که امر به مقدمات حکمت اطلاقش، اطلاق با مقدمات حکمت دال بر وجوب است. با این تقریب که وقتی متکلم در مقام بیان حدود امر هست حد طلب را وقتی بیان نکرده عدم بیان حد طلب به مقدمات حکمت دال بر این هست که این طلب طلب الزامی است و الا باید قرینه‌ای برای استحبابی بودن این طلب ذکر کند به مقدمات حکمت. آن هم به نظر می‌رسد اگر مقدمات حکمت هم قائل باشیم بشود در مقام سیاق تمسک کرد، بگوییم مجرد اینکه نسبت به بعضی از متعلقات استحبابی باشد آن دلیل بر این نیست که نسبت به متعلقات دیگر هم نشود استدلال کرد. ممکن است اینجوری تقریب بکنیم که متکلم، فرض کنید اغتسل للجمعة و الجنابة و مس المیت، ما بگوییم که نسبت به جمعه قرینۀ بر اینکه حد طلب حد استحبابی است وجود دارد و این مجرد اینکه طلب نسبت به جمعه حدش بیان شده که حد استحبابی هست قرینه بر این نیست که طلب نسبت به جنابت و مس میت هم حدش استحبابی باشد آن مقدمات حکمت اقتضا می‌کند حدش وجوبی باشد.

به نظر می‌رسد نکتۀ مهمی در کل این بحث هست که فکر می‌کنم این نکته یک مقداری مغفول عنه واقع شده و شاید این نکته را توجه بکنیم مسیر بحث تغییر می‌کند، آن این است که ما امر را دال بر وجوب می‌دانیم، این وجوبی که امر دلالت بر او می‌کند چه وجوبی است؟ وجوب فقهی است یا وجوب اخلاقی است یا وجوب شرطی است مثلا؟ ما می‌خواهیم بگوییم که امر اگر هم دلالت بر وجوب کند اینکه در چه وعائی دارد این وجوب را افاده می‌کند این به دلالت وضعیه نیست، تعیین وعاء امر اینکه آیا در وعاء فقه است یا در وعاء اخلاق است یا در وعاء مثلا شرط است امثال اینها، این تعیینش به قرائنی خارج از دلالت خود امر است، بنابراین اگر این را ما مطرح کنیم مسیر بحث کاملا متفاوت می‌شود. ببینید حالا من کلمۀ امر را کنار می‌گذارم، کلمۀ لازم است را به کار می‌برم، این لازم است در سه مقام به کار می‌رود، یک موقعی ما می‌گوییم که لازم است کسی که میت را مس می‌کند غسل کند، به عنوان یک حکم فقهی در وعاء فقه، یعنی فقه ما این امر را لازم می‌داند این یک جور. یک جور دیگر این هست که در وعاء اخلاق می‌خواهیم صحبت کنیم. می‌گوییم طلبه لازم است نماز شب بخواند مثلاً، در وعاء اخلاق به عنوان یک موعظه‌گر داریم درس اخلاق می‌دهیم جملۀ لازم است را به کار می‌بریم. یک موقعی نه در مقام بیان جنبۀ شرطیه است، پزشک به مریض می‌گوید تو لازم است آمپول بزنی، یعنی اگر می‌خواهی خوب بشوی راه خوب شدن تو آمپول زدن است، لازم است یعنی برای رسیدن به هدف صحت خوب شو، آن نه ممکن است اخلاقا بخواهد طرف را هم بخواهد تحریک کند، نه فقها بخواهد تحریک کند، صرفا مسیر رسیدن به یک هدف را می‌خواهد معلوم کند، که ممکن است با تفاوت اخلاق و فقه را هم در همین بدانیم، اصلا آن اخلاقی هم به سومی برگردانیم، بگوییم اخلاق یعنی رسیدن به کمال

**شاگرد:** فقه هم رسیدن به آن

**استاد:** نه، آن حیث فقه آن نیست، آن منشاء چیز یک بحث است، یک بحث این است که یک اعتباری است فقه به هر حال، فقه یک امر اعتباری است، اخلاق ما ممکن است بگوییم اصلا امر اعتباری نیست، صرفا می‌گوید راه رسیدن به کمال را، نمی‌خواهم بگویم حتما درست است، من در مقام بیان درستی یا نادرستی‌اش نیستم، یک بحثی هست که تفاوت فقه و گزاره‌های فقهی و گزاره‌های اخلاقی چی است؟ این خودش یک بحث مهمی هست در بحث‌های فقه الاخلاق بیشتر، تفاوت گزاره‌های فقهی و گزاره‌های اخلاقی چون ممکن است شخصی بگوید گزاره‌های فقهی اعتبار است، حالا منشأ اعتبار چی است کار نداریم، ولی گزاره‌های اخلاقی اعتبار نیست آن راه رسیدن به کمال را می‌خواهد بیان کند، گزاره‌های اخلاقی فرض کنید می‌گوییم این کار خوب است یعنی اگر می‌خواهید به کمال برسید باید این کار را انجام بدهید، حالا بحث‌هایش در جای خودش باید به تفصیل بشود.

**شاگرد:** یک مدل هم ارشاد به همین مسائل دنیوی بدون این شرطیت، می‌گویم مثلا خرما می‌خورید، خودم می‌دانم فلان خاصیت را دارد، پیامبر گفته حجامت خوب است حجامت کنید.

**استاد:** خب آن معنایش همین است رسیدن به آن خاصیت دیگر، یعنی اگر می‌خواهید به آن خاصیت برسید راهش این است.

**شاگرد:** افهام نمی‌کند برای شرط

**استاد:** نه فرض این هست که از جهت چیزی، آن فقه را که من می‌گویم فقه یک موقعی تحریک الزامی است، یک سری تحریک استحبابی است، اینها همه فقه است، در مقام تحریک است. یک موقعی هست نه تحریک اخلاقی است آن تحریک اخلاقی

**شاگرد:** تحریک ارشادی هم هست دیگر

**استاد:** تحریک ارشادی چیزی نیست یا بازگشت به آن تحریک استحبابی است یا بازگشت به تحریک شرطی است، چیزی غیر از این دو تا نیست.

**شاگرد:** اگر شرطی باشد شرطیت باید افهام بشود یا نه؟

**استاد:** نه دارد چیز می‌گوید، می‌گوید افهام می‌شود، می‌گوید

**شاگرد:** شما کار نداشته باشید.

**استاد:** نه کار نداشته باشید، آنش نمی‌شود، برای چی‌اش معنایش استحباب است، یعنی آنجایی که می‌گوید کار نداشته باشید یعنی استحباب است

**شاگرد:** یک مصلحت دنیوی دارد در ذهن مثلا کار مولوی، من مثلا می‌خواهم تو خوب بشوی

**استاد:** نه نمی‌شود. من می‌خواهم تو خوب بشوی این را که دارم تحریک می‌کنم به عنوان یک، چون علاقه دارم تو خوب بشوی دارم این را بیان می‌کنم این فقه است، یعنی شارع است، مولیٰ است، مولایی هست که از سر علاقه برای خوب شدن بنده‌اش

**شاگرد:** ؟؟؟ در نظر نگیرید آدم عادی وقتی

**استاد:** آدم عادی‌اش هم همین است، هیچ فرقی ندارد. آدم عادی‌اش ارشادی که می‌کند آیا از باب این است که من علاقه به آن طرف دارم دارم این را ارشاد می‌کنم؟ یا از باب اینکه می‌خواهم راه رسیدن به خوبی آن طرف را بیان کنم بدون اینکه علاقه داشته باشم، علاقه داشتم باشم جنبۀ فقهی است، علاقه نداشته باشم جنبۀ ارشادی صرف است، این شق ثالث ندارد. این گونه‌های مختلفی هست که در اینجاها وجود دارد. و اینها تفاوت‌هایی را، حالا قبل از اینکه این تفاوت‌ها را بیان کنم بد نیست اشاره به یک نکته‌ای بکنم آن این است حاج آقا در بحث سیاق می‌فرمودند که قرار گرفتن امر در سیاق مندوب یعنی اینکه یک امری که نسبت به بعضی از متعلقاتش مندوب باشد، نسبت به بعضی از متعلقات دیگرش مشکوک باشد که واجب است یا مستحب است ۴ تا مبنا اینجا وجود دارد، یک مبنا این هست که هیچ تغییری ایجاد نمی‌کند، همان درجۀ ظهوری که نسبت به وجوب قبل از قرار گرفتن در سیاق مستحبات بود الآن هم وجود دارد، همان درجۀ دلالت بر وجوب الآن هم وجود دارد، یک. مبنای دوم اینکه ظهور و دلالت بر وجوبی که داشت هنوز هم وجود دارد ولی درجه‌اش پایین می‌آید که آقای داماد حاج آقا می‌فرمودند مبنایشان این بود، وقتی درجه‌اش پایین آمد فایده‌اش این هست که در مقام جمع عرفی امری که در سیاق مستحبات قرار گرفته به راحتی از ظهورش در وجوب رفع ید می‌شود، امری که در سیاق مستحبات نباشد ظهورش در وجوب قوت دارد، به این راحتی نمی‌شود ازش رفع ید کرد، ولی امر واقع در سیاق مندوب ظهورش در وجوب تضعیف شده بنابراین در مقام جمع عرفی به راحتی از این ظهور در وجوب رفع ید می‌شود، این هم دو مبنا.

مبنای سوم اینکه امر واقع در سیاق مندوبات ظهور در ندبیت دارد اصلاً، نه تنها ظهور در وجوب ندارد، ظهور در ندبیت دارد.

مبنای چهارم این است که امر واقع در سیاق مندوب ظهورش در وجوب از بین می‌رود اصلا دیگر ظهور در وجوب ندارد، ولی ظهور در استحباب هم پیدا نمی‌کند، مجمل می‌شود. این چهار تا مبنا اینجا وجود دارد. این چهارتا مبنایی که اینجا وجود دارد با توجه به آن نحوۀ دلالتی که امر بر وجوب دارد باید تحلیل بشود. یعنی اگر ما امر را دلالتش را بر وجوب به حکم عقل بدانیم یا به حکم عقلا بدانیم، بگوییم امر خودش دال بر مطلق طلب هست، الزامی بودن طلب و وجوب از این جهت استفاده می‌شود که عقل حکم می‌کند به اینکه طلبی که مجرد از ترخیص باشد وجوبی است، اگر این را بگوییم باید هنوز هم بگوییم وجوبی است دیگر، چون حکم عقل نسبت به یک مورد اگر باشد نسبت به مورد دیگر هم دلیل نداریم ازش رفع ید کنیم. یک نکته اینجا می‌خواهم ضمیمه بکنم آن این است که، این نکته را توجه کنید بقیۀ موارد را فردا توضیح می‌دهم. روی این مبنایی که ما گفتیم امر دلالتش بر وجوب به حکم عقل است اگر بعضی مصادیق مأمور به استحبابی هم باشد مثلا امری ما داریم به یک کلی، اکرم العلماء، ما می‌دانیم بعضی افراد عالم وجوبشان، عالم مثلا فاسق وجوب اکرام ندارد مثلا استحباب اکرام دارد مثلا

**شاگرد:** انسان عاقل ؟؟؟ اتق الله

**استاد:** نه حالا متعلق شما در نظر بگیرید که آن یک قدری راحت‌تر باشد، مثلا اکرم العلماء ما داریم، این اکرم العلماء فرض کنید نسبت به علمای غیر فقیه ما می‌دانیم اکرام استحبابی است، با توجه به اینکه شرع نسبت به علم غیر فقه مثلا غیر از آن علم‌های ممنوع در شرع ما می‌دانیم یک سری علم‌ها را شارع انما العلم ثلاثة آیة بیّنة، مثلا به آن قرینۀ انما العلم ثلاثة ما بگوییم که نسبت به عالم غیر آن علوم ممدوحه نسبت به او استحبابی است. حالا آیا نسبت به این علوم ممدوحه این عالمش وجوبی هست یا وجوبی نیست؟ ما می‌گوییم وجوبی است، یعنی حتی اگر متعلق ما به نحو معطوف و معطوف علیه هم نباشد، یک عنوان باشد اکرم العالم، اگر اینجوری باشد که جدا نشده باشد آن در مقام افادۀ ادبی با یک لفظ بیان شده باشد آن متعلق، آنجا ما. چون اصلا دلالت لفظیه نیست، یک دلالت عقلیه است، عقل طلبی را که تجرد از ترخیص داشته باشد آن می‌گوید باید انجام بگیرد. اما اگر ما گفتیم که امر دال بر وجوب هست، تجرد از قرینۀ ندبش دلالت لفظیه بر وجوب دارد، دلالت لفظیه، دلالت لفظیه اینکه فرض کنید علما وقتی یک علمای وُحدانی اینجا ذکر می‌شود اینکه بخواهیم تفکیک کنیم تجرد را نسبت به بعضی از افراد علما جدا در نظر بگیریم نسبت به بعضی از افراد دیگر علما جدا در نظر بگیریم با توجه به اینکه این دلالت، دلالت لفظیه است نه دلالت دلالت عقلیه آن به نظر می‌رسد که عرفی نباشد، یعنی فرق است بین اینکه آن شیءای که ما می‌خواهیم آن را دال قرار بدهیم و همچنین کما اینکه در جایی که، وقت گذشته این بحث را فردا بیشتر توضیح می‌دهم. این بحث فرصت این نیست که تمام جوانب سیاق را، وجوه مختلف دلالت طلب، دلالت امر بر وجوب را ما تحلیل کنیم. من فردا در حد اجمال تفاوت‌های این وجوه مختلف را اشاره می‌کنم که این تفاوت‌های وجوه مختلف بر وجوب، وجوه مختلف دلالت امر بر وجوب چه تأثیری در این بحث خواهد گذاشت. ان شاء الله پس فردا عازم هستیم، دعاگوی دوستان هستیم در اماکن مقدسه ولی فردا این بحث را ما به یک انجامی می‌رسانیم، سال آینده اگر زنده بودیم این بحث امر را پی می‌گیریم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد